

زبان مادری و کیستی ملی

20. زبان پارسی و کیستی ایرانی - بخش چهارم

باری پارسی دری در همان زمانی برآمد، که فرهنگ و شهرآئینی ایرانی می رفت تا از زیر بار سرکوب سده ها کمر راست کند و چنین است که فراز و فرود این زبان را می توان با فراز و فرود فرهنگی در ایران یکسان گرفت. از همین رو است که امروزه نثر ساده و زیبا و روان سده های چهارم و پنجم را هر پارسی زبانی بسادگی می تواند دریابد، ولی نثر سنگین و عربی زده میرزایان و مستوفیان از روزگار مغولان تا دوره روشنگری بدون نگاه به واژه نامه دریافتنی نیست (1). برای نمونه:

1. نوروزنامه (عمر خیام): «چون آفتاب به فروردینِ خویش رسید آن روز آفریدون به نو جشن کرد، و از همه جهان مردم گرد آورد، و عهدنامه نبشت، و گماشتگان را داد فرمود، و ملک بر پسران قسمت کرد. ترکستان از آب جیحون تا چین و ماچین تور را داد، و زمین روم مَر سلم را، و زمین و تخت خویش را به ایرج داد».

2. تاریخ بیهقی (ابوالفضل بیهقی): «اما غرض من آن است که تاریخ پایه ای بنویسم و بنائی بزرگ افراشته گردانم، چنانکه ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند. و توفیق اتمام آن از حضرت صمدیت خواهم و الله ولی التوفیق. و چون در تاریخ شرط کردم که در اول نشستن هر پادشاهی خطبه ای بنویسم، پس به راندن تاریخ مشغول گردم، اکنون آن شرط نگاه دارم».

3. سیاستنامه (خواجه نظام الملک توسی): «یعقوب لیث از شهر سیستان خروج کرد و جمله سیستان بگرفت و بخراسان پیوست و خراسان را در طاعت درآورد. پس از خراسان عراق بگرفت و داعیان او را بفریفتند و در سیر در بیعت اسماعیلیان شد و با خلیفه دل بد کرد. پس لشکر خراسان و عراق جمع کرد و روی بغداد آورد».

4. دانشنامه علائی (ابن سینا): «نخست باید که دانسته آید که خوشی و درد چیست. گوئیم که هر کجا که اندریافت نبود، خوشی و درد نبود، پس نخست اندریافت باید. اندریافت ما را دو گونه بود: یکی حسی که از بیرون بود، و یکی وهمی و عقلی که از اندرون بود».

از میان این چهار نمونه دانشنامه علائی کمی پیچیده تر می نماید. ابن سینا چنانکه خود نیز در سرآغاز این دانشنامه می گوید، «آنها بقصد تحقیق در منطق و الهیات» نوشته است و نگاشتن در این زمینه ها در هر زبانی دارای پیچیدگیهایی فراتر از تاریخ و سیاستنامه است. با این همه دانشنامه علائی پاسخ استواری به همه کسانی است که زبان پارسی دری را از بازگویی اندریافتها و برداشتهای فلسفی ناتوان می دانند. ابن سینا نه تنها نمونه ای زیبا از توانمندی این زبان را در این نوشتار فراهم آورده است، بلکه با بکارگیری واژگانی مانند "اندریافت" بجای "ادراک" و همچنین "سازوار"، "ناسازوار"، "اندرخور" و "ناندرخور" و ... توانمندیهای واژه سازی پارسی دری را نیز به نمایش گذارده است.

سادگی، روانی و زیبایی نثر پارسی سده های نوزائی، و همچنین نزدیکی ساختار دستوری و گنجینه واژگانی آن به پارسی امروزی را در نمونه های بالا دیدیم. با آمدن مغولان و کشتارهای هراس انگیزی که براه انداختند (2) فرهیختگان و فرزندان ایرانی یا سر به تیغ سپردند و یا از این خاک گریختند. از یکسو دستگاه دیوانی کهن از هم پاشید، و از سوی دیگر "زنده ماندن" برترین آماج مردمان ایران زمین شد، دیگر کسی را پروای آفرینش فرهنگی و ادبی نبود. پس زبان نیز همچون همه نمادهای زندگی فرهنگی یک ملت، بازچه دست خودنماییانی شد که آماجشان از نوشتن نه آفرینش فرهنگی، که به دست آوردن پیشیزی افزونتر بود. و چنین شد که واپسگرایی فرهنگی آغاز شده در دستگاه دیوانی گریبان زبان پارسی را نیز گرفت و آن سادگی و روانی از آن رخت بریست و میرزایان و مستوفیان برای خودنمایی هرچه بیشتر دست بدامان "سجع" و "رسل" شدند و واژه های ناشناس و دشوار عربی را که برای عربزبانان نیز دریافتنی نمی بودند، هرچه بیشتر بکار گرفتند و بر این بیمزه گیها و خودنماییها هر چه در تاریخ بیشتر آمدیم و در دانش و فرهنگ پستتر رفتیم، افزوده تر شد. آن باغ سرسبز و بی مانند دانش و فرهنگ، که ابن سیناها و بیرونیها و فارابیها و فردوسیها و بیهقیها و ... باغبانانش بودند، بزیر سم ستوران مغول لگدمال و نابود شد و بر زمین آن تا سده ها جز هرزه گیاه نروید. سخنها همانگونه که فردوسی بزرگ پیش بینی کرده بود «به کردار بازی شدند»:

5. دره نادری (میرزا مهدی خان استرآبادی): «خاقان گیتی سان شاه اسماعیل صفوی در مبادی حال بنا بر صلاح دولت خود آن مذهب را متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک ساخته، به علاوه آن سب و رفض را که فعل بیهوده و مایه مفاسد است در السنه و افواه عوام و اوباش دایر و جاری کرده، شرر شرارت به چخماق دوبرهمزنی برانگیخت و خاک ایران را به خون فتنه و فساد آمیخت و مادام این فعل مذموم انتشار داشته باشد این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد».

6. تاریخ شهرخچی (ملانیاز خوفندی): «بیباکی و شکاکی شیوه آنها و کذابی مقاله ورد زبانها - وَیْلُ لِلْمُكْذِبِينَ که در حق کذابان وارد شده است از آن غافل هستند، قال الله و قال الرسول را گوشهای آن کران بیابانیا نشنیده، امرالله و نهی الله را در اوراق سواد رنگ دلهای آنها ثبت نگردیده ... رونق دولت خداداد سلطانی و امداد شفقت خسروانی خودها بازار خودپیشه گی و تظلم اندیشه گی از سر خودها خواهند دیدن و هر چیزی که بینند، از اطوار مضموم خودها بینند».

7. مآثر سلطانیه (عبدالرزاق دنبلی): «سپاه کینه خواه در این دور روز از اول طلوع مهر روی چهر تا هنگام پرده داری هندوی ظلام، علیالذوام از پی انگیختن شور به هر سوی در تگ و پوی بودند و شبها نیز از پی پاسداری و خرم در کار جنگ، چون انجم تا سحر در سهر و لحظه ای برای آسایش نمی غنودند. و زمانی که تلاقی فریقین و التقاء فتنین واقع شد، رودآب در سمت روسیه بود و سپاه نصرت مآب در هر سو از آب دور».

8. نامه میرزای شیرازی به ناصرالدین شاه: «نظر به تواصل اخبار به وقوع وقایعی چند که توانی از عرض مفاسد آنها خلاف رعایت حق و دین و دولت است، عرضه می دارد که اجازه مداخله اتباع خارجه در امور داخله مملکت و مخالطه و تودد آنها بامسلمین و اجرای عمل بانک و تنباکو و راه آهن و غیرها از جهاتی چند، منافی صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهن استقلال دولت و مخل نظام مملکت و موجب پریشانی عموم رعیت است».

دو نکته را از یاد نباید برد؛ نخست آنکه نمونه های یکم تا چهارم نزدیک به هزار سال پیش از روزگار ما نگاشته شده اند و نمونه های پنجم تا هشتم در سیصد سال گذشته. دوم آنکه من در گزینش همین نمونه ها نیز به آن دسته از آنان پرداخته ام که دست کم تا

اندازه ای برای خواننده امروزی دریافتی باشد، واگر نه میتوان نوشته هایی را نمونه آورد که نه عرب آنها را دریابد و نه پارسی زبان. با اینهمه می بینیم اگر نوزدهامه و تاریخ بیهقی برای هر پارسی زبانی که خواندن و نوشتن بدانند، بسادگی خواندنی و دریافتنی است، دره نادری و تاریخ شهرخی را حتا من که زبان عربی را در اندازه گفتگوهای روزانه می دانم، بدشواری درمی یابم. پس می بینم که زبان پارسی دری نه تنها اسطوره ها و افسانه های باستانی ایرانزمین را از تندآبه جنگها و ویرانیا و کشتارها وارها دیده و به ما رسانیده است، که خود سنجه ارزشمندی است برای واکاوی فرازا و فرودهای فرهنگی سرزمین ما. از همین رو است که می بینیم پدیده "نوگرانی" در ایران فجزی که به پیدایش دهه های روشنگری راه برد نیز، با نوگرانی در زبان پارسی آغاز می شود. از آنجایی که پژوهشگر فرهیخته روزگار ما، دکتر ماشاءالله آجودانی این پدیده را در کتاب ارزشمند خود "یا مرگ یا تجدد" به خوبی واکاویده و پژوهیده است، من خوانندگان را به خواندن این کتاب ارجمند فرامی خوانم و درمی گذرم. در اینجا تنها برای نمونه نوشته ای از استاد علی اکبر دهخدا که خود از پیشروان نوسازی زبان پارسی است، می آورم، تا هم لبخندی بر لبان بنشیند و هم یاد بزرگمرد فرزانه ای زنده شود:

برای آدم بدبخت از در و دیوار می بارد. چند روز پیش کاغذی از پستخانه رسید و باز کردیم دیدیم بزبان عربی نوشته شده، عربی را هم که غیر از آقایان علمای گرام هیچکس نمی داند، ... عصری آقا آمد صورت ترجمه را داد به من، چنانکه بعضی آقایان مسبقند من از اول یک کوره سواد داشتم، اول یک قدری نگاه کردم دیدم هیچ سر نمی افتم، عینک گذاشتم، دیدم سر نمی افتم، بردم دم آفتاب نگاه داشتم دیدم سر نمی افتم، ... مشهدی اوپارقلی حاضر بود، آقا فرمود نمی توانی بخوانی بده مشهدی بخواند، مشهدی یک قدری نگاه کرد، گفت آقا ما را دست انداختی؟ من زبان فارسی را هم به زحمت می خوانم، تو بمن زبان عبری می گویی بخوان؟! ... آقا فرمود مؤمن این زبان عبری کجا بود، این زبان فارسی است، اوپارقلی گفت مرا گشتید که این زبان عبری است. آقا فرمود خیر زبان فارسی است، اوپارقلی گفت از دو گوشه های التزام می دهم که این زبان عبری است. ... من خودم کمی آن وقت که پیناس یهودی به ده آمده بود پیشش درس خواندم ...

این است صورت ترجمه: «ای کاتبین صوراسرافیل، چه چیز است مر شما را که نمی نویسید جریده خودتان را همچنانی که سزاوار است مر شما را که بنویسید آن را، و چه چیز است مر شما را با کاغذ لوف و امردان و تتمع از غیر یانسات در صورت تیقن به عدم حفظ مرتبه مرعه خود را و در صورت دیدن ما آنان را که الآن از حجره دیگر خارج شده اند، حال کونی که می توانید بنویسید مطالبی عدای آنها را. ... پس حالا می گوئیم مر شما را که اگر هر آئینه مداومت کننده باشید شما بر توهین اعمال ما، یعنی اشاعه کفر و زندقه پس زود است که می بینید باس ما را، هر آئینه تهدید می کنیم شما را اولاً تهدید کردنی، و هر آئینه می زنیم شما را در ثانی زدن شدیدی، و هر آئینه تکفیر می کنیم و می کشیم شما را در ثالث و رابع کشتن کلاب و خنازیر و هر آئینه اوزبان می کنیم شما را بر شاخه های درخت توت آن چنانی که در مدرسه ما است ...» (3)

اگر در دوران روشنگری گروهی از اندیشمندان ایرانی به سره نویسی روی آوردند، نه از سر عرب ستیزی بود، نه از باستانگرانی و نه برای خودنمایی. آنها می خواستند این پیچیدگی بیهوده و این گزافه گوئیهای بی سروته و این بهره گیری خودستایانه از واژه های عربی را از زبان پارسی بزدایند و آنرا بار دیگر به زبان مردم کوچه و خیابان نزدیک کنند، به زبان "ملت"، به پدیده ای که در این دهه ها کم کم پدیدار می شد.

جایگاه زبان پارسی در کیستی ایرانی چیست؟ به گمان من این زبان در هزار سال گذشته نگاهبان پیوستگی فرهنگی و تاریخی در سرزمین ما بوده است. به فرخندگی این زبان است که ما امروز از کردار و پندار و اندیشه های نیاکانمان در هزار سال گذشته آگاه می توانیم شد. همسنجی کشورمان با کشورهای همسایه شاید بتواند این سخن را آشکارتر کند: هر گاه من از دوستان ترکم خواسته ام نوشته ای از دوران عثمانی را بخواند، گذشته از اینکه از خواندن آن (به الفبای عربی) ناتوان بوده اند، بازنویس لاتینی آن را نیز نتوانسته اند دریابند، چرا که زبان دیوانی عثمانیان زبانی بود که نه تنها از واژگان عربی و پارسی به گستردگی بهره می جست، که دستور آن نیز تا اندازه ای برگرفته از این دو زبان بود. برای نمونه عثمانیها کشور خود را "دولتی عالیه ای عثمانیه" می نامیدند، که دستور زبان آن برگرفته از پارسی است (دولت عالیة عثمانیه). امروزه به آن "عوثمانلی دولتی" و یا "عوثمانلی ایمپراتورلوقو" می گویند، که در بکار بردن مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف از دستور زبان ترکی پیروی می کند. زبان شناسان ترک آن زبان را عثمانی (عوثمانلیجا) می نامند و زبان امروزی مردم ترکیه را ترکی (تورکجه). امروزه در کنار واژه نامه های زبان ترکی، واژه نامه هایی نیز بنام "فرهنگ عثمانی- ترکی" (4) چاپ شده اند تا بازخوانی نوشته های پیش از برآمدن جمهوری ترکیه برای دانشجویان و پژوهشگران آسان شود. در جمهوری آذربایجان نیز بدون دانستن زبان پارسی نمی توان در تاریخ و فرهنگ این کشور (از یکسد سال گذشته اگر درگذریم) دست به پژوهش زد. برای نمونه دانش آموز آذربایجانی که در دبستان می آموزد نظامی گنجوی شاعری ترک (و نه ایرانی) بوده است، از خواندن حتا یک گزاره دیوان شعر او ناتوان است و حتا دریافتن شعرهای ترکی سرایندگانی چون نسیمی و فضولی و خطانی (شاه اسماعیل) نیز برای او بدون دانستن پارسی ناشدنی است (5). در آنسوی ایران روزگار مردم پاکستان نیز چنین است. پاکستانی اردو زبان نه تنها نمی تواند کتابهای پانسید، سیسید، یا سد سال پیش فرهنگتگان کشورش را بخواند و دریابد، که از فهمیدن سروده های بزرگترین شاعر کشورش، اقبال لاهوری نیز ناتوان است ("غالب" را پدر شعر اردو خوانده اند. او خود ولی می نویسد: پارسی بین تا بینی نقشهای رنگ/ رنگ/ بگذر از اردو که بیرنگ منست). پس ما ایرانیان در این میان تنها ملتی هستیم که به گنجینه سخن هزارساله خود بدون میانجی دسترسی داریم. همچنین ما تنها ملتی هستیم که در لابلای این گنجینه ها می توانیم نام سرزمین خود را بیابیم که آن نیز در چهره امروزش پیشینه ای هزار ساله دارد (6) و این هر دو ویژگی را ما وامدار زبان پارسی هستیم.

زبان پارسی همانگونه که رفت هم نوشته های دانشمندان و دیوانیان و سرایندگان را در درازنای هزار ساله به همراه خود آورد و هم در دل خود تاریخ رخدادها و همچنین تاریخ اسطوره ای ایران را بروزگار ما رسانید. از همین رو است که ما امروزه جای پای این افسانه های ملی و این اسطوره های کهن را در دیوان همه چامه سرایان پارسی زبان و پارسی گوئی می بینیم. شعر پارسی که افزار ایستادگی فرهنگی بود، توانست سده به سده این بار گران را بر دوش کشیده و از نسلی به نسل دیگر بسپارد. پرداختن به بخشهای جدا شده از ایران در آنسوی ارس شاید بتواند این پیوستگی همزمان زبان و اسطوره بخوبی نشان دهد. مردم آنسوی ارس یکسد سال پس از جدائی از ایران هنوز خود را ایرانی می دانستند و زبان پارسی را که آنان را به دیگر هم میهنانشان در این سوی ارس می پیوست، پاس می داشتند و فرا می گرفتند. بیهوده نیست که ما در آستانه پرافتادن دودمان قاجار هنوز اندیشمندانی را داریم که پارسی می دانند و می نویسند، و همچنین بیهوده نیست که در همین روزگار شاهنامه و تاریخ اسطوره ای ایران هنوز نقش بزرگی در اران و قفقاز بازی می کند. این محمد امین رسولزاده، بنیانگذار جمهوری آذربایجان است که از یکسو در روزنامه های تهران بزبان پارسی (که در آنسوی ارس آموخته بوده است) می نویسد و از دیگرسو بزبان ترکی داستان سیاوش و سودابه و فرنگیس را بازگوئی می کند، و هنگامی که زبان پارسی با بیمهری روسها روبرو می شود و می رود که جای خود را به زبان روسی بدهد، کسانی مانند میرزا علی اکبر صابر یافت می شوند که شاهنامه را بزبان ترکی برگرداندند تا اگر زبان رفت، دست کم اسطوره ها بمانند:

یئله نقل اندیر موبدی هوشیار / کی طوس ائتدی بیر صوبخ عزمی شیکار

پس اگر در دیوان شاعران ایرانی از هر کجای ایران که باشند همه آن نمونه هایی را که بیشتر در باره مولانا آوردم می بینیم، باید آنرا با نگاه به بستر آن که زبان پارسی باشد بسنجیم. برای نمونه با جستجویی در دیوانهای بیست و پنج شاعر ایرانی از انوری گرفته تا وحشی بافقی، 241 بار به نام "فریدون" برمی خوریم، 496 بار به "حم/جمشید" و 238 بار به "سیمرغ". همین چامه سرایان در باره زبان پارسی نیز می نویسند:

(حافظ)	شکر شکن شوند همه طوطیان هند / زین قند پارسی که به بنگاله می رود
(سعدی)	چو آب می رود این پارسی به قوت طبع / نه مرکبست که از وی سبب برد تازی
(سعدی)	نرنجم ز خصمان اگر برتپند / کز این آتشش پارسی در تپند
(خاقانی)	دید مرا گرفته لب، آتش پارسی به لب / نطق من آب تازیان برده به نکته ذری
(سنائی)	پارسی نیکو ندانی حک آزادی بجو / پیش استاد لغت دعوی زبان دانی مکن
(عطار)	آنچه من گفتم زبور پارسی است / فهم آن نه کار مرد پارساست

و تا که سخن کوتاه آید: «زبان پارسی را چه شده است؟ بدین لطیفی و خوبی، که آن معانی و لطافت که در زبان پارسی آمده است و در تازی نیامده است». (فیه مافیه، مولانا)

زبان پارسی دری در سده های نوزدهم ملی و فرهنگی ایران، و پس از سیصد سال خاموشی، از سوی پیشروان جنبش نوزادی همچون جنگ افزاری برنده در برابر سرکوب همه جانبه مسلمانان عرب بکارگرفته شد و نشان داد که نه تنها توانایی ایستادگی و پایداری، که توانایی فرهنگسازی را نیز دارد و می تواند مرده ریگ مردمان سرفراز ایران باستان را بدست آیندگان بسپارد. به فرخندگی این زبان است که فردوسی در خراسان، نظامی در گنجه، سعدی و حافظ در شیراز و مولانا در قونیه همه و همه دربارگویی اندیشیده هایشان از دستگاه یکپارچه اسطوره های آریایی بهره می گیرند. این زبان همانگونه که رفت، همچون آئینه ای درخشان فراز و فرود فرهنگی ایرانزمین را چنان آشکار بازتاب داده است، که نگاهی کوتاه به نثر بکار رفته در هر دوره ای بسنده است، تا از جایگاه فرهنگ و دانش و هنر در آن دوره آگاه شویم. زبان پارسی بستر رودخانه روانی است که سرچشمه در ایران کهن دارد و تا به امروز جاری است، اگر این زبان را در کیستی ملی ما جایی نبود، فرهیختگان و فرزندان سرزمینهای جدا شده از ایران، بویژه ترکزبانان آنسوی ارس، تا یکصد سال پس از جدائی از ایران (7) به نگاهی از آن کمر نمی بستند و بزرگانی چون رسولزاده، طالبوف، آخوندزاده، عباسقلی بخشی، حاج زین العابدین مراغه ای و ... به این زبان نمی نوشتند.

هم روسها و هم انگلیسیها در راستای از خود بیگانه کردن ایرانیان جدا شده از میهن، نخست از ستیز با زبان پارسی آغاز کردند. در اران و قفقاز آموزش زبان پارسی از دبستانها رخت بریست، در افغانستان زبان پشتو در برابر زبان دری به میدان آمد و در پاکستان که چندین سده پارسی زبان دیوانی آن بود، انگلیسی و سپس اردو (زبانی آمیخته از پارسی و هندی) بکارگرفته شدند. با این همه در همین نمونه واپسین می بینیم که مردم پاکستان پس از جدائی از هند سرود ملی خود (قومی ترانه) را نه به انگلیسی یا اردو، که به پارسی سرودند، تا پیوندشان با گذشته خود یکسر گسیخته نشود:

پاک سرزمین شاد باد / کشور حسین شاد باد / تو نشان عزم عالی شان / ارض پاکستان! / مرکز یقین شاد باد

سخن در باره زبان پارسی را با یادآوری یک نکته به پایان می برم. همه آنچه که در این چهار بخش آمد، واکاوی "جایگاه زبان پارسی در کیستی ایرانی" بود و از این رو یک پژوهش تاریخی، یا نوشتاری که به "دیروز" می پردازد. در باره جایگاه زبانهای مادری در کیستی نوین ایرانی سخن همان است که در بخش سوم این جستار "زبان مادری، زبان رسمی، زبان سراسری" آورده ام. آنچه که در آن بخش آمد نه به "دیروز"، که به "امروز" و "فردا" می پردازد، در آنجا سخن از حق شهروندی است، که در تعریف و بازگویی آن، تاریخ و اسطوره جایگاهی ندارند و تنها رأی مردم و منشور حقوق بشر سازمان ملل است که بشمار می آید.

دنباله دارد

[17. زبان پارسی و کیستی ایرانی - بخش یکم](#)

[18. زبان پارسی و کیستی ایرانی - بخش دوم](#)

[19. زبان پارسی و کیستی ایرانی - بخش سوم](#)

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد

زمستان هشتاد و شش

مزدک بامدادان

mazdakbamdadan@arcor.de

1. سبک شناسان شیوه نگارش دبیران دیوانی غزنوی و سلجوقی را "نثر بینابین" می نامند، که در آن سادگی و روانی بیشتر از هر ویژگی دیگری به چشم می زند. "نثر متکلف" آن نثری است که در آن نگارنده برای خودنمایی بر بکارگیری هرچه بیشتر واژگان عربی و ساختن سجع و رسل پافشاری می کند. نمونه های این شیوه نگارش را در سده های واپسماندگی فرهنگ ایرانی، از آمدن مغولان تا جنبش مشروطه فراوان می توان یافت.

2. «... هر شهری و هر دیهیی را چندین نوبت کُشیش و غارت کردند و سالها آن تشویش برداشت، و هنوز تا رستخیز اگر توالد و تناسل باشد غلبه مردم به عشر آنچه بوده نخواهد رسید». تاریخ جهانگشا، عطاملک جوینی، جلد یکم، برگ 75

3. چرند و پرند، شماره شانزدهم. دهخدا در اینجا گذشته از اندیشه واپسگرایانه دشمنان نوگرانی و آزادیخواهی، نثر درهم و بی سروته آنان را نیز که خود لکه ننگی بر دامان زبان پارسی است، به ریشخند و افسوس گرفته است.

<http://www.osmanlimedeniyeti.com/makaleler/sozluk/osmanlica-sozluk-a.html> 4

5. برای نمونه از نسیمی:

دریای محیط جوشه گلادی / کون ایله مکان خروشه گلادی * دریای محیط، جوش آمد / هم کون و مکان، خروش آمد
سر از اولدی آشکارا / عاریف نتیجه اتیلسین مدارا * سر ازلی شد آشکارا / عارف به چه سان کند مدارا

6. ایران در زمان ساسانیان "یرانشهر" و "ایران" نامیده می شد. این نام را با گویش امروزینش (ایران) تنها در نوشته ها و سروده های پس از اسلام است که می بینیم.
Eran-šahr -> Eran -> Iran

7. از آنجایی که این سرزمینها بزرگوار نویسندگان نامبرده یک سده بود که دیگر زیر فرمان دولت ایران نبودند و زبان رسمی و دولتی در آنها "روسی" بود، این بهانه قبیله گرایان که زبان پارسی "بزرگ سرنیزه به مردم ایران تحمیل شد" چیزی جز خنده برنمی انگیزد. همچنین ترجمه شاهنامه به زبان ترکی را نیز در همین راستا باید سنجید.

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>